هو العلیم

کیفیت سلوک بانوان

سلوک خانواده ـ قم ـ جلسه ۸

بیانات
حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سره

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم
و صلَّى اللهِ عَلَى سيّدنا و نبيّنا مُحَمّدٍ و آله الطّاهرين
و لعنة الله عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ

تفاوت کیفیت تبیین قوانین الهی با قوانین بشری

صحبت ما راجع به کیفیت سلوک مخدرات و اختلافی بود که ممکن است با نحوهٔ سلوک آقایان در تطبیق مصادیق وجود داشته باشد.

بارها این مطلب را سؤال می‌کنند و راجع به علیت اختلاف بین این دو مطلب که چرا باید مسئله به این نحو باشد و آیا امتیازی در بین است، سؤالاتی را مطرح می‌کنند و قائل به این مطلب می‌شوند که چه‌بسا ممکن است که خداوند کار را برای مردها راحت‌تر کرده باشد و از نقطه‌نظر محدودیت‌هایی که برای هر شخص در میزان اختیاراتش قائل شده است، نسبت به مردان تفضیلی در اینجا مطرح است، و بر همین اساس، طبعاً به‌واسطهٔ عدم ادراک صحیح از مطلب، ما می‌بینیم که در بسیاری از مجتمعات برای این قضیه راه حل‌هایی را مطرح می‌کنند، گویا درقبال شرایع الهی، شریعت نوینی را با تئوری و قوانین جدید برای ارضای‌خاطر خانم‌ها می‌آورند و نعوذبالله تصور بر این است که خدای‌ناکرده در اینجا ظلمی به زن‌ها شده است و برای جبران این ظلم، نیاز به تبیین قوانین جدیدی است!

این مسئله براساس پندارها و افکار پوچ جُهال و نادانان به حقایق عالم هستی و علیت نزول قوانین و شرایع در این مسئله است! تصور آنها بر این است که در دستگاه خدای متعال، کیفیت تبیین قوانین، مانند قوانین بشری است که این قوانین ناشی از فکر محدود و تأمل خام در بُرهه‌ای از زمان است که بعد جبران آن تفکر ابتدایی با تبصره‌ها و تدارکاتی است که بعداً ممکن است انجام بشود. این مسئله در مورد افکار ما افراد بشر، صادق است، افرادی که به مرتبهٔ عصمت در تفکر نرسیدند و با حقیقت عالم غیبت مرتبط نشدند، اینها دائماً افکارشان دست‌خور تغییر و تبدّل است و باید هم این‌چنین باشد.

لزوم محوریت در حکومت اسلامی بر اتصال به عالم غیب

و به‌طورکلی اینکه مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در کتابشان، اصل و محوریت در حکومت اسلامی را بر اتصال به عالم غیب می‌دانند، روی همین جهت است؛ ایشان در کتابشان اثبات می‌کنند که حاکم اسلامی باید متصل به عالم غیب باشد و صرف‌نظر از تفکر بشری که به‌واسطهٔ اندوختهٔ تجربه و مطالعه و تدبر و تعلّم در فنون لازمهٔ اجتماعی، سرمایه‌ای را از اندوخته‌ها کسب می‌کند و آن سرمایه را به‌کار می‌بندد، صرف‌نظر از این جهت، باید روان و سرّ و روح او به آبشخوار عالم وجود متصل باشد و حقایق، بدون واسطه از آن مجرا بر دل و قلب او تنازل پیدا کند، می‌توان گفت که یک‌همچنین شخصی از اشتباه محفوظ و مصون است، ولی سایر افراد نه! اشتباه می‌کنند و بعد متوجه می‌شوند، مطلبی را انجام می‌دهند و بعد متوجه می‌شوند که اشتباه بوده، گول خوردند و فریب داده شدند، بسیاری را اعتراف می‌کنند و بسیاری را هم اعتراف نمی‌کنند، تمام اینها به‌خاطر این است که اندوخته‌های ما محدود است، ریشه‌های تفکر و بینش و بصیرت ما محدودیت دارد، حالا اگر به یک‌همچنین فردی دسترسی پیدا نشد، آن‌وقت مطلب به مراتب دیگری می‌رسد که خب این مطلب دیگری است، اما اینکه ما از ابتدا اساس حکومت اسلامی را براساس اصول ظاهری و عامه‌پسند قرار بدهیم،

این جز متابعت کردن از افکار خام و نسنجیده و عامیانه و کودکانهٔ دیگران برای تدبیر و تکمیل نظام اجتماع نیست، خب طبعاً این مسئله جای سؤال دارد.

لزوم انتساب زن و مرد به خداوند متعال بدون هیچ‌گونه فرقی

خدای متعال خالق همهٔ افراد است، برای او زن و مرد تفاوت نمی‌کند و اسناد قوای فاعلی را به مرد دادن و اسناد قوای انفعالی را به پروردگار دادن، این غلط است. در آیهٔ شریفه می‌فرماید: ﴿أَلَكُمُ ٱلذَّكَرُ وَلَهُ ٱلْأُنثَىٰ﴾[1]؛ «آیا پسران را برای خود برمی‌گزینید و دختران را به خدا نسبت می‌دهید؟!» برای خدا که پسر و دختر، زن و مرد تفاوت نمی‌کند، خدا آفریدگار هر دو است و هیچ‌کدام از این دو را به خود بیشتر منتسب نمی‌کند، مانند افکار جاهلانه‌ای که در میان ما هست که اگر فرض کنید که پسر زاییده بشود ممکن است محبوبیت آن پسر در آن فامیل، در میان بعضی از افراد، بیشتر از دختر باشد، تمام اینها افکار جاهلانه است و باطل. بین پسر و بین دختر تفاوتی نیست، هر دو نعمت خدا است، اگر دختر نباشد پسری هم زاییده نمی‌شود واگر پسر نباشد دختری هم زاییده نمی‌شود و هر دوی اینها موهبت الهی است. و در سابق معروف بود که اگر آن حامل ـ آن حامل بیچاره که نُه ماه زحمت کشیده بود و جنینی را در خودش پرورانده بود و همهٔ مسائل را متحمل شده بود ـ در هنگام حمل، دختر می‌زایید، اصلاً بعضی از افراد ولو از افراد نزدیک نمی‌آمدند و کمک نمی‌کردند و می‌گفتند: این به جای پسر دختر زاییده! تمام اینها ناشی از افکار جاهلانه و مربوط به عالم قرون وسطیٰ و دوران تحجّر و توحّش است.

خداوند مافوق ذکوریت و انوثیت است

پسر با دختر تفاوتی ندارد و دختر هم نسبت به پسر هیچ‌گونه امتیازی ندارد و امتیاز فقط به تقویٰ است و خداوند هم مافوق ذکوریت و انوثیت است، یعنی در خداوند نه ذکوریت راه دارد و نه انوثیت، خدای متعال ذاتش مُبرّایِ از هر حدّ و قیدی است، و ذکوریت و انوثیت، نزول مراتب اسماء و صفات کلیهٔ او است؛ اسماء فاعلی و اسماء انفعالی؛ جنبهٔ قدرت و جنبهٔ قبول قدرت؛ آن جنبهٔ قدرت به‌عنوان ذکوریت و جنبهٔ قبول و تأثر به‌عنوان انوثیت در این عالم تنازل پیدا می‌کند. بنابراین در ذات پروردگار هیچ نوع امتیازی برای این دو طیف وجود ندارد و در شرع اسلام هم برای مبارزهٔ با این مسئله، روایات بسیاری نقل شده است.

لزوم استفاده از فرصت‌ها برای رسیدن به کمالات ظاهری و باطنی

و نمونه‌های بسیاری چه از افراد کمّلین و آنهایی که به منزل مطلوب رسیدند، و چه از افرادی که در علوم ظاهر، به مراتب بالایی رسیدند؛ از هر دو جهت در میان زنان وجود دارد، ما در اسلام زن‌هایی را داشتیم که اینها مجتهده بودند، از نقطه‌نظر فکری و عقلی دارای قوای عالیه و استنباطات عالیهٔ فلسفی بودند و از نقطه‌نظر استنباط در علوم فقهی و شرعی و احکام و مبانی و اعتقادات، مراتب بالایی را حائز بودند. و این مسئله جای تأسف است که ما که خود را پیرو مکتب علم و یقین و اتقان و رسیدن به واقعیات و تلقی حقایق می‌شماریم، متأسفانه در این زمینه آن‌چنان‌که باید و شاید قدمی برنداشتیم و نسبت به تربیت و تکامل زنان در علوم اسلامی، آن همت و جدیت لازم را به‌کار نبردیم، بلکه به سایر مسائل و علوم و فنونی رو آوردیم که نه به‌درد دنیای کسی می‌خورد و نه به‌درد آخرت! و مسائلی

[1] . سوره نجم (۵۳) آیه ۲۱.

را که فقط صورت و ظاهر عوام‌پسند دارد، آنها را پیگیری و تبعیت می‌کنیم و از پرداختن به این علوم و حقایق اسلامی غفلت می‌کنیم!

بسیاری از دختران بزرگان ما، مجتهده بودند، اینها تقلید نمی‌کردند، در همین زمان‌های اخیر به‌طور ندرت بعضی از افراد وجود داشتند که حتی صاحب کمالاتی هم بودند و این مسئله از تألیفات آنها پیدا است. من یک وقت یکی از تألیفات همین مخدره‌ای را که سال‌های پیش به رحمت خدا رفته، همین حاجیه خانم اصفهانی، مطالعه می‌کردم، من دیدم که حتی بسیاری از مردهای ماهم مطالبی را که ایشان در کتاب‌شان نوشتند نمی‌فهمند! زن بسیار بزرگواری بود و مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ هم ظاهراً در همان کتاب *روح مجرد* از ملاقات با ایشان به اتفاق مرحوم آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ مطالبی را نقل می‌کنند، علیٰ‌کلّ‌حال بالأخره شخصی بوده که آقای حداد طالب ملاقات با او بودند و خب ایشان کارشان بی‌حساب نیست و از ملاقات با ایشان اظهار خرسندی و رضایت هم می‌کردند![1] و این مسئله اختصاص به ایشان ندارد، نه‌خیر! در تک‌تک افراد هست، حالا یکی به‌کار می‌گیرد، یکی هم به‌کار نمی‌گیرد، یکی از این استعداد استفاده می‌کند و یکی هم عمرش را صرف در دانشگاه و علومی می‌کند که این علوم به یک غاز هم نمی‌ارزد!

باز بودن راه کمال برای مردها و زنان و عدم اختصاص کمال به مردها

خدای متعال راه کمال را برای همه باز گذاشته است، کمال یعنی عبور از حجب و اسماء و صفات جزئیه و بعد وصول به اسماء و صفات کلیه و بعد هم به ذات الهی، این مراتب برای همهٔ افراد هست، برای همه به‌طور یکسان هست، شما در یکی از کتب ادیان سابقه و لاحقه ـ منظور از لاحقه همان دین مقدس اسلام است که ابدیت دارد ـ نشان بدهید که کمال را در این کتب به مردان اختصاص داده باشد! در تورات، در انجیل، در کتاب دعا، زبور داود، در کجا این اختصاص آمده است؟! در قرآن کریم کدام آیه هست که دلالت می‌کند که کمال ـ یعنی رسیدن به مطلوب ـ اختصاص به مردها دارد؟! ما در کدام روایت از ائمه علیهم‌السلام داریم که این کمال، اختصاص به مردها دارد؟!

من بچه بودم، حدود هفت یا هشت سالم بود، یادم هست که یک وقت که به اتفاق مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌خواستیم از مسجد به منزل برگردیم، ایشان کنار مسجد که ایستاده بودند یک‌مرتبه یک ماشین شخصی آمد و صاحب آن ماشین گفت: «آقا بفرمایید!»

ایشان فرمودند که: «مسیر ما دور است!»

او گفت: «بفرمایید سوار شوید!»

سابق با حالا تفاوت داشت، اگر اهل علم کنار خیابان می‌ایستادند، مردم آنها را سوار می‌کردند! خیلی از اوقات که ایشان (مرحوم آقا) کنار مسجد می‌ایستادند و منتظر تاکسی بودند، افراد شخصی و حتی افراد ریش‌تراش و کراواتی و... می‌آمدند و ایشان را سوار می‌کردند و احترام می‌گذاشتند و حتی تا دم منزل هم می‌آوردند، با اینکه مقدرای از مسافتِ تا منزل هم خاکی بود، همان منزلی که الآن در احمدیه است، در آن زمان مسافت زیادی از آن خاکی بود!

خلاصه سوار شدیم و بعد هم مشخص شد که همان شخصی که صندلی جلوی ماشین نشسته بود و ماشین متعلق به او بود، مرحوم آقا را می‌شناخته، دیگر با آقا شروع کردند به صحبت کردن، از بعضی از افراد هم اسم بردند، مِن‌جمله حتی از یکی از افرادی که از اهل علم بود و مرد خوبی هم بود و از دنیا رفته بود اسم بردند و مطالبی را که از ایشان شنیده بود، یک‌به‌یک آن مطالب را برای آقا می‌گفت که مثلاً ایشان این حرف را می‌زد، این حرف را می‌زد، یک‌دفعه رسید به اینجا که گفت:

---

[1]. *روح مجرد*، ص ۲۹۳.

«ایشان گفته: "خدا را شکر کنید که خدا شما را مرد آفرید نه زن!"» یک‌دفعه آقا فرمودند: «نه آقا صبر کنید! این حرف یعنی چه؟!» آن شخص خیلی جا خورد! فرمودند: «نه! ما یک‌همچنین چیزی نداریم، باید خدا را شکر کنید به همان‌طور که خدا شما را آفرید، این باید گفته بشود»؛ یعنی من که الآن مرد هستم باید خدا را شکر کنم که مرا مرد آفرید نه زن، شما هم که الآن زن هستید باید خدا را شکر کنید که خدا شما را زن آفرید نه مرد، التفات کردید؟! باید بر همانی که خدا آفریده است شکر کرد نه‌اینکه شکر کنیم که خدا ما را در جای دیگری قرار نداده و فرض کنیم که دیگری در یک موقعیت پایین‌تری قرار گرفته است، نه‌خیر! این مسئله این‌طور نیست و اینکه بر بعضی از حکما خورده می‌گیرند که نسبت به بعضی از طوائف کم لطفی شده است، این ناشی از این است که بینش و مقدار سعهٔ فکری هر شخصی ممکن است که تفاوت پیدا کند. اینکه شخصی بر علمی دسترسی و اطلاع پیدا کرده است این دلیل بر این نیست که همهٔ مطالب او هم صحیح باشد، نه‌خیر! نه هر حکیمی این حرف را می‌زند و نه هر شخص دیگر امروزی حرف‌هایش درست است، اگر آنها حرفی را در یک جا در یک کتاب زدند، شما همهٔ حرف‌هایتان غلط است!

خدای متعال راه کمال را برای همه باز نگه داشته، منتها راه کمال برای هر شخصی به یک نحو است، راه کمال که فقط به بیل زدن و کلنگ زدن و دیلم زدن نیست، گاهی اوقات به انسان می‌گویند که در کنج منزل بنشین تا بتوانی راهت را بروی. آیا ما راه کمال من درآوری را می‌خواهیم برویم یا راه کمالی را که او گفته؟! اگر او گفته، این راه را هم نشان داده است.

لزوم عمل به احکام دین برای رسیدن به حقیقت دین

برای رسیدن به حقیقت دین و به معانی دین، انسان باید به احکام دین عمل کند. این مسئلهٔ حج، این مسئلهٔ رفتن و مناسک را انجام دادن و حج کردن و کذا، اینها را باید انجام داد.

اهمیت حج در شریعت اسلام

واقعاً ما در شریعت کم حکمی مثل حج داریم که این‌قدر نسبت به آن تأکید شده باشد، من این مطلب را به‌عنوان مثال خدمت مخدرات عرض می‌کنم تا به ظرافت مطلب بیشتر توجه بشود، راجع به حج ما روایت داریم که: «**کسی که مستطیع بشود و حج نرود یا بر دین یهود رفته یا بر دین نصارا**»[1]

و اتفاقاً خود من سه مورد یا چهار مورد را سراغ دارم که شخص محتضر در هنگام وفات، یهودیت یا نصرانیت را انتخاب کرده بود! التفات می‌کنید؟! یعنی افرادی که در دور و بر او بودند، کاملاً این موضوع را فهمیدند که ملائکهٔ قبض روح به او گفته بودند که ما تو را بر دین اسلام قبض روح نمی‌کنیم، یا یهودیت را اختیار کن یا نصرانیت را! برای کسانی که واجب است حج بروند. حتی اگر زن مستطیع بشود و شوهر اجازه ندهد، او باید به حج برود ولو اینکه مرد او را طلاق بدهد، و باید به شوهرش بگوید که من به حج می‌روم و اگر می‌خواهی مرا طلاق بدهی، بده!

نسبت به حج روایات بسیار أکید است.

---

[1] . ***الکافي***، ج ۴، ص ۲۶۸:

«ذَرِيحٍ المُحارِبِيّ عَن أبي‌عَبدِاللهِ عليه‌السلام قالَ: "مَن ماتَ وَ لَم يَحُجَّ حَجَّةَ الإسلامِ لَم يَمنَعهُ مِن ذَلِكَ حاجَةٌ تُجحِفُ بِهِ أو مَرَضٌ لا يُطيقُ فيهِ الحَجَّ أو سُلطانٌ يَمنَعُهُ فَلْيَمُت يَهودِيّاً أو نَصرانِيّاً".»

ترجمه: «ذریح محاربی گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: "**کسی که بمیرد در حالی که حج را انجام نداده باشد و بی‌آن‌که مانعی مثل احتیاجی شدید، یا برای مرضی طاقت‌فرسا و یا سلطانی بازدارنده از حجّ از انجام حجّة الاسلام داشته باشد، پس باید یهودی یا نصرانی بمیرد**".» (محقق)

لزوم مخالفت زن با شوهرش در صورت امر شوهر به خلاف شرع

البته خیال نکنید که این مسئله فقط مربوط به حج است، زن در اموری که مرد او را امر به خلاف شرع می‌کند، باید با شوهرش مخالفت کند.

فرض کنید که مرد به زن می‌گوید: باید بی‌حجاب جلوی مهمان بیایی! زن نباید قبول کند، حتی اگر مرد بگوید که اگر این کار را نکنی من تو را طلاق می‌دهم، خب طلاق بدهد، زن حق ندارد که در اینجا به‌خاطر طلاق و جدایی، مخالفت با شوهرش را نکند. باید با شوهر موافقت کرد در صورتی‌که امر به خلافِ شرعِ بیّن نکند، خلاف شرع بیّن یعنی ظاهر، حالا یک وقت می‌گوید: روزهٔ مستحبی نگیر، خب انسان نباید روزه بگیرد؛ یک وقت می‌گوید: اینجا نرو، در آن اموری که مربوط به شوهر است، زن باید اطاعت کند و مخالفتش حرام است؛ مثلاً مرد به زن می‌گوید: این شخص نباید در منزل بیاید، زن نباید او را در منزل بیاورد؛ اینجا نباید بروی، زن نباید برود؛ با این شخص نباید صحبت کنی، زن نباید صحبت کند، همهٔ اینها به‌جای خودش محفوظ، اما اگر مرد به زن گفت که نباید نماز بخوانی! نه! حق ندارد! مرد غلط می‌کند یک‌همچنین حرفی بزند؛ مرد به زن بگوید که نباید روزه بگیری، اگر روزه بگیری طلاقت می‌دهم! خب طلاق بدهد، زن باید روزه‌اش را بگیرد؛ زن مستطیع می‌شود و باید به مکه برود مرد می‌گوید نباید بروی! حق ندارد، در مقابل حکم شرع مرد نمی‌تواند زن را ملزم کند.

وسیع بودن دایرهٔ استطاعت در حج

یک وقت در بیمارستان لباف نژاد که مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ چشم‌شان را در آنجا عمل کردند، من در خدمت ایشان بودم، یک روز راجع به کیفیت استطاعت صحبت به میان آمد که استطاعت یعنی چه؟ آیا یعنی یک شخص یک خروار پول داشته باشد و فرض بکنید که همهٔ جاده‌ها تا مکه آسفالت باشد و فرش بیندازند و از روی حریر و دیبا عبور بکند یا تخت روان داشته باشد و برای رفتن به مکه این‌قدر پول داشته باشد و برای برگشت از مکه هم این‌قدر پول داشته باشد و برای زن و بچه‌اش این‌قدر پول داشته باشد و در کمال صحت و سلامت و سِرب باشد؟ ـ تخلیةالسرب یعنی کاملاً آمادگی راه و امنیت وجود داشته باشد و راه بی‌خطر باشد ـ آیا تمام این مسائل باید باشد؟ آیا به این می‌گویند استطاعت یا اینکه استطاعت یعنی کسی که می‌تواند به مکه برود و وقتی هم برمی‌گردد خب به شغلش ادامه می‌دهد؟ حتی شخصی که می‌تواند پیاده برود و مشکلاتی هم برای او به‌وجود نمی‌آید، فرض کنید که روزی چند فرسخ می‌رود و مسئله‌ای به‌وجود نمی‌آید، او باید به حج برود. خیلی‌ها هستند که پیاده می‌روند، سابق هم می‌رفتند. کدام‌یک از اینها استطاعت است؟ ایشان فرمودند:

> نه! دایرهٔ استطاعت خیلی وسیع‌تر از این حرف‌ها است، کسی که می‌تواند به مکه برود باید به مکه برود ولو اینکه در طول راه، آن مخارج خود را تأمین کند، فرض کنید که به یکی می‌گویند: آقا بیا مکه و در بین راه کفش‌ها را بدوز، شغلش کفاشی است، یک کسی می‌آید و شغلش پیراهن دوزی است، در طول سفر هم فرض کنید که به شغلش ادامه می‌دهد، شخصی پزشک است، می‌آید و در طول سفر هم به آن شغل ادامه می‌دهد و امثال‌ذلک، بر اینها هم واجب است که به مکه بروند، این‌طور نیست که کسی که می‌خواهد به سوی مکه حرکت کند باید دست بسته برود، دست به تر و خشکی و... هم نزند تا به مکه برسد، نه! این‌طور نیست!

حتی ایشان ـ البته نه به‌عنوان یک مسئله ـ دایرهٔ استطاعت را از این هم بالاتر بردند که بنده دیگر این‌مقدار را نمی‌گویم، چون ممکن است توهم بعضی از مسائل بشود! این‌قدر مسئلهٔ مکه مهم است و این‌قدر اهمیت دارد!

عدم وجوب حج و حتی حرمت حج برای زن حامل و زنی که بچه شیر می‌دهد

اما نظر ایشان این بود که اگر زن بچه‌ای داشته باشد که با رفتن این زن به مکه، این بچه صدمه ببیند، حج از این زن ساقط می‌شود، و واقعیت مسئله هم همین است. اگر بچه اذیت بشود، بچه‌ای است دو ساله، سه ساله، چهار ساله که ممکن است تنها هم بدون مادرش در اینجا بماند و نگه‌اش دارند که مادرش به مکه برود، ولی این بچه اذیت می‌شود و از نظر روحی صدمه می‌بیند، در این‌صورت این حج بر این زن واجب نیست و باید این زن در منزل بنشیند و به امور بچه‌اش برسد و به مکه نرود.

در آن دو سال آخر حیاتشان که به توصیهٔ دکترها به اخلمد در کنار مشهد به ییلاق رفته بودند، من در خدمت ایشان بودم، یک شب راجع به فتوایی که از بعضی از آقایان هست که:

> اگر زن بچه شیر می‌دهد و می‌تواند با همین شیرهای معمولیِ در بازار ـ شیرخشک‌هایی که در داروخانه‌ها هم هست ـ بچه را شیر بدهد، باید این‌طوری به بچه شیر بدهد و به مکه برود ـ التفات کنید ـ زیرا شیردادن بچه بر زن واجب نیست و مکه در صورت استطاعت، واجب است![1]

اگر یک وقت بچه نتواند غیر شیر زن، شیر دیگری را بخورد، در آن‌صورت هیچ، در آن‌صورت که مسلم است که نباید به مکه برود، اما یک وقت نه، شیرخشک هم می‌خورد و خیلی هم اشکالی پیش نمی‌آید، آقای خویی ـ رحمة الله علیه ـ در رساله‌اش فتوا داده بود: «زن باید به بچه‌اش شیرخشک بدهد و به مکه برود!»

ایشان فرمودند: «این فتوا خلاف اسلام است و کسی که این فتوا را داده است معلوم می‌شود که به روح دین پی نبرده است!» چرا؟ چون خداوند غذای بچه را از مادر قرار داده است، خب می‌توانست بگوید که چیز دیگری به او بدهید ولی نگفته است. و این بچه تا دو سال باید این نحوه ارتباط و تعلق و تغذیهٔ از مادر را داشته باشد، بنابراین در صورتی مکه برای او واجب می‌شود و استطاعت حاصل می‌شود که این ارتباط دیگر نباشد، بچه دیگر به شیر احتیاج نداشته باشد یا اینکه از نقطه‌نظر عادی و ظاهری، از جهت روحی برای او مانعی نباشد، خب در این‌صورت مسئله فرق می‌کند، اما اگر به‌واسطهٔ قطع از شیر، این ارتباط ظاهری قطع بشود، صدمه‌ای بر بچه وارد می‌شود که آن صدمه از رفتن به مکه بالاتر است! التفات کردید؟!

می‌گویند: آقا مکه رفتن و حج و طواف و عرفات و... خیلی مهم است! حالا فرض کنید که پانزده روز، بیست روز، یک ماه، انسان یک بچه را شیر ندهد، چطور ممکن است که یک‌همچنین عمل به این مهمی و عظیمی به‌خاطر یک ماه بچه شیر دادن، تعطیل بشود؟! درست است که عمل مهم است، ولی اهمیت این عمل را چه کسی و چه شخصی ادراک می‌کند؟ آیا شما ادراک می‌کنید یا خدا؟ اگر خدا این حکم را آورده او هم می‌گوید که در اینجا باید این کار را کرد.

یکی از دوستان مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌خواست به سفر مکه برود و حج واجبش هم بود، البته از دوستان سلوکی نبود، هنوز هم حیات دارد و در طهران است، عیالش می‌گفت: «باید من را هم ببری»، او می‌گفت: «آخر تو که حمل داری و نمی‌شود که با من بیایی، حالا یک مرتبهٔ دیگر تو را می‌برم»، می‌گفت: «نه باید من را باید ببری!» من یادم هست که زمستان بود و ما در زیر کرسی نشسته بودیم، در آن زمان من حدود هشت نه سالم بود، این شخص داشت این قضیه را نقل می‌کرد و بعد گریه‌اش گرفت! مرحوم آقا فرمودند: «خب شما چه کردید؟» گفت: مجبور شدیم که او را با خود به مکه ببریم! فرمودند: «چرا؟!» گفت: «چون تهدید کرد که اگر مرا نبری، حملم را سقط می‌کنم!»

خب خانم بزرگوار! آیا شما می‌خواهی به مکه بروی که بگردی یا می‌خواهی به مکه بروی که حکم خدا را انجام بدهی؟! اگر می‌خواهی حکم خدا را انجام بدهی که به هر قدم قدمِ این حرکتت، ملائکهٔ

---

[1] . ***استفتائات آیة‌الله مکارم شیرازی***، استفتاء شماره ۶۷۶۶۰۲؛ ***استفتائات آیة‌الله سبحانی***، استفتاء شماره ۱۵۴۷۲.

عذاب دارند برای تو عذاب می‌نویسند! آیا تو می‌خواهی جنین سه چهار ماهه را سقط کنی به‌خاطر اینکه به مکه بروی؟! آن مکه در مغزت بخورد! اگر هم می‌خواهی به مکه بروی که بگردی، خب بهتر از مکه هم جای گردش هست، چرا می‌خواهی به مکه بروی؟! این را می‌گویند: نادانی؛ این را می‌گویند: جهالت! انسان می‌آید و حکم خدا را براساس هوای نفس پیاده می‌کند!

لزوم عمل کردن سالک برطبق دستور استاد نه سرِخود

در زمان مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ یکی از افراد بود که این هر سال به مکه می‌رفت، به‌عنوان روحانی کاروان هم می‌رفت و خلاصه من نمی‌فهمیدم و فکرم قاصر بود از اینکه رجحان این مکه را ادراک کنم، در محدودهٔ مشاعر خودم نمی‌توانستم این مسئله را حل کنم، نقص از ما بود! علیٰکلّحال! تااینکه این شخص به‌عنوان یکی از شاگردان مرحوم آقا شد و دیگر از ایشان دستور می‌گرفت. مرحوم آقا به ایشان پیغام دادند که از امسال شما دیگر به مکه نروید! خب حالا آیا آقا با این شخص لج دارد؟! قضیه چطور شده است؟ سالیان سال بود و مرحوم آقا با شما کاری نداشتند، اما وقتی که شما آمدی و شاگرد شدی دیگر بایستی که حساب در کار باشد، اینکه شاگرد بشویم و کار خودمان را هم بکنیم که نمی‌شود، اسماً بگوییم که شاگرد هستیم و بعد هر کاری که دلمان می‌خواهد انجام بدهیم! این که نمی‌شود. خب از اول بگو نیستم و راحت هر کاری را که می‌خواهی انجام بده، اما وقتی که شاگرد می‌شویم، وقتی که درتحت تربیتی قرار می‌گیریم دیگر کار باید روی حساب باشد.

آقا فرمودند که: «ایشان مکه نروند!» خب لابد ضرر دارد دیگر. این شخص خیلی متأثر شد، خلاصه قضیه را خیلی بالا و پایین می‌کرد و مرتب دنبال راه‌حلّی بود که بتواند به مکه برود! کم‌کم موعد مکه هم نزدیک می‌شد و کاروان‌ها و روحانیون آنها هم باید مشخص بشوند و دیگر داشت کار از کار می‌گذشت و این‌هم که هر سال به‌عنوان روحانی کاروان می‌رفت نه به‌طور آزاد. یکی دو مرتبه هم برای مرحوم آقا پیغام داد که آقا این تبصره و... ندارد؟! ایشان هیچ جواب نمی‌دادند. تااینکه یک مرتبه ما را دید و گفت: «شما بروید و به آقا بگویید که ما داریم کاری را انجام می‌دهیم، تحقیقی می‌کنیم (نمی‌دانم تحقیقش چه بود، آنجا چندتا مسجد دارد؟! چندتا حسینیه دارد؟! چندتا آبدارخانه و... دارد؟! کجایش چطور است؟! گوشه‌اش چطور است؟! مسلمین چندتا می‌آیند و چه‌کار می‌کنند؟!) و این تحقیق ما ناتمام می‌ماند و...!» من گفتم: صلاح بر این است که شما از این قضیه صرف نظر کنید و دیگر به این مسئله فکر نکنید. گفت: «حالا شما بروید بگویید.» چشم‌تان روز بد نبیند وقتی که ما رفتیم پیش مرحوم آقا، همین‌که دهان‌مان را باز کردیم که بگوییم که آقای فلان می‌گویند که... ، یک‌مرتبه ایشان فرمودند: «ما این حرف را زدیم اگر می‌خواهند عمل کنند و اگر هم نمی‌خواهند خودشان می‌دانند!» اصلاً من هنوز هیچ چیزی نگفته بودم، مبتدا را گفتیم ولی خبرش را نگفتیم که این آقا می‌خواهد بگوید: آیا مکه بروم یا نروم؟ آیا دوغ بخورم یا آب بخورم و... ؟ همین‌که گفتم: آقای فلان... ، یک‌دفعه مرحوم آقا به سر منِ بیچاره داد کشیدند که: «ما این حرف را زدیم می‌خواهند عمل بکنند نمی‌خواهند خودشان می‌دانند!» و بعد حالا ما که این‌طوری به او نگفتیم، ما قضیه را پایین آوردیم و یک‌خرده کم کردیم و به او گفتیم که: نه‌خیر، رفتن به مکه برای شما صلاح نیست. او به ما گفت که: «ایشان چطوری گفتند که صلاح نیست؟!» گفتم: این‌هم صلاح نیست که شما بدانی. اتفاقاً در همان سال ما داشتیم مکه می‌رفتیم، البته حدود ۲۳ سال بود که ما نرفته بودیم، بنده‌خدا رو کرد به ما و گفت: «آقا التماس دعا داریم! ما که توفیق نداریم ولی شما توفیق دارید!» گفتم: حرف شما این است که بنده ۲۳ سال توفیق نداشتم! چون من ۲۳ سال بود که نرفته بودم دیگر، این اولاً. ثانیا: اگر قرار بر این باشد که رفتن به مکه توفیق می‌آورد پس آقای حدادِ بنده‌خدا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ که در همهٔ عمرش یک مرتبه به مکه رفت، خیلی آدم بی‌توفیقی بوده است!

لزوم عمل کردن برطبق رضای پروردگار

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ شش مرتبه به مکه رفتند. و ایشان به من می‌فرمودند که: «من آرزو دارم که هر سال بروم ولی نمی‌شود، مسائلی پیش می‌آید، قضایایی پیش می‌آید که نمی‌شود.»

والدهٔ ما همهٔ اولادشان را به‌صورت طبیعی زایمان کردند، هم در مورد پسرهایشان و هم در مورد دخترهایشان، فقط در مورد این همشیرهٔ آخر ما، ایشان حمل‌شان غیرطبیعی بود و کار به عمل سزارین و... کشیده شد، همان زمان هم زمان حج بود و مرحوم آقا هم قرار بود که به اتفاق یک عده به مکه بروند و اتفاقاً آنها هم به‌خاطر ایشان (این زمان و این کاروان را برای حج) انتخاب کرده بودند، در همان سال‌های آخر حکومت شاه بود. پزشک معالج والده می‌گویند که: دیگر از نظر عادی و طبیعی این بچه به دنیا نمی‌آید و باید عمل سزارین انجام بشود، بالأخره والده را به اتاق عمل می‌برند و عمل می‌کنند و مسئله انجام می‌شود و بعد والده را به منزل می‌آورند.

در همان ایامی که والدهٔ ما در بیمارستان بود و قرار بود که برای فردا یا پس‌فردا ایشان را به منزل بیاورند و همان موقع هم روزهایی بود که دیگر بعضی از کاروان‌ها حرکت کرده بودند و این کاروانی هم که مرحوم آقا در آن بودند، آمادهٔ برای حرکت بود و مرتب افراد می‌گفتند: «آقا چه شد؟ آیا شما می‌آیید یا نمی‌آیید؟!» من داشتم به اتفاق ایشان به یک جایی می‌رفتم، ایشان در صندلی عقب نشسته بودند و من‌هم رانندگی می‌کردم، من رو کردم به آقا و عرض کردم که اگر شما مایلید که به مکه مشرف بشوید، نگران والده نباشید، ما متناوباً به طهران می‌آییم و امور ایشان را عهده‌دار می‌شویم، چون ما در آن موقع درس می‌خواندیم. گفتم: ایام ذی حجه است و بعضی از درس‌ها تعطیل است و تعطیلی هم زیاد است، ما به طهران می‌آییم و به والده سر می‌زنیم، شما به مکه بروید. ایشان به من این جمله را فرمودند که: «آقای آقا سید محسن این چه مکه‌ای است که انسان برود و عیال او به شوهرش احتیاج داشته باشد؟!» درحالی‌که بنده می‌دانم که اشتیاق ایشان برای رفتن به مکه چقدر بود و کسی دیگر نمی‌داند! آهان! شما داری به سفر مکه نگاه می‌کنی که برویم و بگردیم و دور کعبه طواف کنیم و شب‌ها با رفقا بنشینیم و صحبت کنیم!

بنده در همین سفر قبلی که به مکه رفتم، شب‌ها می‌رفتم در کنار مستجار می‌نشستم، در آنجا می‌دیدم که افرادی از آقایان و ریش‌سفیدها با دو وجب ریش می‌آمدند و کنار مستجار می‌نشستند و مسجدالحرام را تبدیل به مجلس گعده‌شان می‌کردند! یعنی چه؟ یعنی شب تا صبح می‌نشستند و همان حرف‌هایی را که در قهوه‌خانه و پای استکان چایی و ظرف آجیل می‌زدند، همان حرف‌ها را در مکه و جلوی کعبه باهم می‌زدند! اینها را بنده با گوش خودم می‌شنیدم که حتی یک مرتبه هم دیدم که صدای ایشان بلند است و حال بقیه را هم گرفتند، ناراحت شدم و رفتم به آنها گفتم که: آقایان! شما که قرار است این حرف‌ها را بزنید چرا اینجا آمدید؟! ـ من را شناختند، از مشهد بودند، از آقایان مختلف بودند، [اهل علم و غیر اهل علم] ـ اگر قرار بود که شما بیاید و جلوی مسجدالحرام و مستجار بنشینید و این حرف‌ها را بزنید، پس چرا اینجا آمدید؟! جای دیگری می‌رفتید! خجالت کشیدند و سرشان را پایین انداختند و صدایشان را پایین آوردند! التفات می‌کنید؟! این‌هم یک مکه رفتن است!

خلاصه ایشان (مرحوم آقا) آن سال به مکه نرفتند. خب حالا اگر به مکه می‌رفتند، خدا به ایشان بیشتر می‌داد یا اینکه نرفتند؟ کدام‌یک؟ ما که نباید شعار بدهیم، باید به حقایق نگاه کنیم، به واقعیت‌ها نگاه کنیم، باید ببینیم آنچه خدا می‌خواهد چیست؟ حالا بیاییم بگوییم که: نه، خدا در اینجا جانب زن‌ها را گرفته و می‌گوید که به‌خاطر عیالت به مکه نرو، نه! خدا نه جانب زن‌ها را گرفته و نه جانب مردها را، هیچ‌کدام، می‌فرماید: هر کدام باید کارتان را درست انجام بدهید، اگر خلاف انجام دادید به حسابتان نمی‌نویسیم.

آن طرف قضیه هم هست، من این قضیه را از این طرف گفتم حالا از آن طرفش را هم می‌گویم،

فرقی نمی‌کند. یک سال ما به مشهد مشرف شده بودیم، آن موقع سنمان حدود ۱۴ یا ۱۵ سال بود، تابستان‌ها به مشهد می‌رفتیم و پانزده روز، هفده روز، بیست روز، یک ماه مشهد می‌ماندیم، بعضی از اوقات جایی را کرایه می‌کردیم که دوتا اتاق داشت و بعضی از اوقات هم جایی را کرایه می‌کردیم که یک اتاق داشت. بعضی وقت‌ها دو اتاق بود که یک اتاق آن که در داشت، مرحوم آقا در آن اتاق بودند و افرادی که برای دیدن ایشان می‌آمدند به آن اتاق می‌رفتند، در یک اتاق هم که ما بودیم. در آن زمان هنوز این اطراف حرم را خراب نکرده بودند، آن استاندار زمان شاه، ولیان، اطراف حرم را خراب نکرده بود، تکیهٔ طهرانی‌ها در آنجا بود، آن منزلی که ما می‌رفتیم متعلق به شخصی به‌نام آقای حسینی بود، خدا رحمتش کند آدم خیلی خوبی بود، همشیرهٔ سوم ما، یعنی یکی قبل از آخر، او آن موقع کوچک بود و در مشهد مبتلا به ناراحتی معده و اسهال و... شده بود و حالش هم خوب نبود و ما او را به دکتر می‌بردیم، آن موقع شیر می‌خورد، ظاهراً از همین شیرهای بیرونی، شیرخشک، می‌خورد، خب از نقطه‌نظر اطاعت از مرحوم پدر ما، والدهٔ ما نمونه بود و من از این نقطه‌نظر جداً حکایاتی دارم، خب ایشان در آنجا حرم می‌رفت و می‌آمد، خب اصلاً کلیهٔ مسائل و مسئولیت ما به دوش والدهٔ ما بود دیگر، ظاهراً یک مرتبه ایشان رفت حرم و بچه را در منزل گذاشت و بچه مقداری اذیت شد، این‌طوری که در نظرم هست، و والده هم تقصیر نداشت، مثلاً خیال می‌کرد که حال بچه خوب است و اگر او را در منزل بگذارد و به حرم برود اشکالی ندارد، والاّ اگر حال بچه مساعد نبود قطعاً ایشان نمی‌رفت، این قضیه مسلم است، وقتی که والده از حرم آمد تقریباً اوقات تلخی بین مرحوم پدر ما و ایشان پیدا شد و مرحوم آقا به والده فرمودند:

> اگر شما می‌خواهی به زیارت امام رضا علیه‌السلام بروی و امام رضا هم از شما قبول کند، باید شما پیش بچه باشی و بچه را نگه داری نه‌اینکه بچه را بگذاری و بروی در حرم، آن حرمی برای شما قابل قبول است و آن حرمی را امام رضا علیه‌السلام قبول می‌کند که در آرامش باشد و بچه در اینجا مریض نباشد و اگر می‌خواهی که امام رضا این زیارت را از شما قبول کند باید اول این بچه را مواظبت کنی و بعد به حرم و زیارت بروی.

البته عرض می‌کنم که ایشان عمداً نرفته بود و خیال می‌کرد که حال بچه حال مساعدی است، ولی ظاهراً یک‌مرتبه انقلابی در او پیدا شده بود، تا آنجایی که من در ذهنم هست، قضیه به این صورت بود.

حالا مایِ نوعی، یعنی یک مردی به زنش می‌گوید: کجا می‌خواهی بروی؟

می‌گوید: می‌خواهیم برویم مشهد.

ـ : تو باید در خانه بمانی!

ـ : چه؟ کجا؟ آیا من در خانه بمانم؟ فقط شما می‌روید و ما را نمی‌برید و فلان نمی‌کنید، بخواهی یا نخواهی ما می‌رویم!

یا علی چند نفر می‌شویم و یک اتوبوس می‌گیریم یا بلیط قطار می‌گیریم و می‌رویم به زیارت امام رضا علیه‌السلام! این که درست نیست! اگر شوهر اجازه داد درست است، البته آن اجازه هم باید از روی طیب‌خاطر باشد نه با چماق و کفگیر و گوشت‌کوب و لنگه کفش و... ، نه‌خیر! از روی طیب‌خاطر!

گفت: «این‌قدر چماق به سرش زدم که حلال، حلال او به هوا رفت!»

هر کدام به‌جای خود، آن به‌جای خود، این‌هم به‌جای خود، مرد اگر برود با وجود اینکه مسئلهٔ مهم‌تری داشته باشد، خدا از او نمی‌پذیرد، زن هم اگر این کار را بکند، خدا نمی‌پذیرد. چرا؟ چون ما با خدا طرف هستیم با غیر خدا که طرف نیستیم، غیر خدا را می‌شود کاریش کرد، این‌طرف و آن‌طرف کرد، اما خدا را نمی‌شود این‌طرف و آن‌طرف کرد.

یکی بودن مقصد برای مرد و زن در عین وجود اختلاف در راه

لذا خداوند متعال برای سلوک زن و برای سلوک مرد، دو راه متفاوت قرار داده است، این، این راه، تو هم این راه. راجع به این قضیه، مسئله خیلی دامنه‌دار است که إن‌شاءالله در جلسات دیگر در طول صحبت در هر مورد خاص به خودش، مطالبی را خدمت مخدرات عرض می‌کنم که چطور اختلاف دو مسیر موجب اختلاف مقصد نمی‌شود، مسیر مختلف است ولی مقصد یکی است، مسیر مختلف است ولی مطلوب یکی است.

اختلاف موقعیت نفسانی افراد دلیل برای اختلاف دستورات بزرگان به افراد

در بسیاری از موارد اتفاق می‌افتد که افراد به شاگردان خودشان دستورهای مختلفی می‌دهند، در زمان مرحوم آقا هم همین‌طور بود: شما این کار را بکنید، شما این کار را نکنید، درمقابل شما این کار را انجام بدهید. بعد موجب اعتراض می‌شد که آقا! شما به ما این را می‌گویی، مثلاً فرض کن این کار را انجام بده، فلان کار اجتماعی را انجام بده، فلان کار داخلی را انجام بده ولی به او خلافش را می‌گویید! خب او با شما فرق می‌کند، موقعیت او با شما تفاوت می‌کند. اگر قرار است که ایشان تشخیص بدهد، خب ایشان این را می‌گوید. این اختلاف مسیر و دستور فقط اختصاص به زن و مرد ندارد، در مورد مردها هم همین‌طور است، خصوصیات هر کسی متفاوت است: به یکی می‌گفتند باید سر کار بروی و کار کنی و به یکی هم می‌گفتند که آقا باید در خانه بنشینی و دیگر کار نکنی، آنجا کار کردن و رفتن در مغازه و کرکره را بالا کشیدن و نشستن و با مشتری سر و کله زدن، برای او حیاتی بود ولی اینجا نشستن در منزل و کار نکردن، برای او حیاتی بود. به یکی می‌گفتند که شما باید این کار را انجام بدهی و به یکی دیگر می‌گفتند که شما نباید این کار را انجام بدهی؛ به این شخص می‌گویند که آقا باید این چیز را در منزلت بیاوری و به یکی دیگر می‌گویند که آقا باید این چیز را از منزلت بیرون ببری.

بنده دو دستور مخالف از آقا شنیدم: به یکی می‌گفتند که شما بایستی که در منزلت صندلی و... بیاوری و به یکی دیگر می‌گفتند که باید مبل و صندلی را از منزلت بیرون ببری.

دستور پیامبر مبنی بر نشستن روی زمین

نشستن رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم، نشستن روی زمین بود، پیغمبر که روی مبل نمی‌نشستند، روی زمین می‌نشستند، هان! یک وقت انسان مبل و صندلی را برای رفع ناراحتی در منزل خودش قرار می‌دهد، آرتروز دارد، ناراحتی دارد و ممکن است ناراحتی او تشدید بشود، یک وقت نه، اصلاً مبل و کذا و... را در منزل می‌آورد بدون هیچ دلیلی! نه! مبل گذاشتن در منزل و روی مبل نشستن، این در سنت پیغمبر نبوده است، پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند که: «**من روی زمین می‌نشینم و دستور دارم که مانند بندگان بنشینم و امت من‌هم بیایند از من تبعیت کنند.**»[1] این دستور

---

[1] . *نهج البلاغة* (صبحی صالح)، ص ۲۲۸:
«... وَ لَقَد کانَ صلّی الله علیه و آله و سلّم یَأکُلُ عَلَی الأرضِ وَ یَجلِسُ جِلسَةَ العَبدِ وَ یَخصِفُ بیَدِهِ نَعلَهُ وَ یَرقَعُ بیَدِهِ ثَوبَهُ وَ یَرکَبُ الحِمارَ العاریَ وَ یُردِفُ خَلفَهُ ... .»
ترجمه: «... رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم طعام را بر روی زمین تناول می‌فرمود، و مانند نشستن بندگان می‌نشست، و به دست مبارك خود پارگی کفشش را دوخته و جامه‌اش را وصله می‌کرد، و بر الاغ برهنه و بی‌پالان سوار می‌شد و دیگری را بر پشت‌سر خویش سوار می‌نمود ... .» (محقق)
عوالي اللئالي، ج ۱، ص ۲۷۸:
«روىَ عَنِ النَّبیّ صلّی الله علیه و آله و سلّم أنَّهُ قالَ: "إنَّما أنا عَبدٌ آکُلُ أکلَ العَبیدِ وَ أجلِسُ جِلسَةَ العَبید".»
ترجمه: «روایت شده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: "**همانا من فقط بنده‌ای هستم که چون بنده‌ها و**

پیغمبر است.
می‌گویند: آقا منزل بدون مبل نمی‌شود!
ـ : خب نمی‌شود که چه عرض کنم؟!
ـ : آقا مردم می‌آیند و عادت به مبل دارند!
ـ : چه عرض کنم؟! بنده این چیزها را نمی‌دانم.
ـ : آقا می‌گویند: این چه منزلی است؟!
ـ : این را دیگر بنده نمی‌دانم.

رجحان داشتن نشستن روی صندلی و مبل در صورت وجود ناراحتی

بله، عرض کردم که یک وقت لازم است، خود بنده اگر هنگام مطالعه روی صندلی ننشینم، دیسک می‌گیرم چون بنده ناراحتی کمر هم دارم، اما همین‌طور بدون مطالعه روی زمین می‌نشینم. یکی آرتروز دارد، خب او باید روی صندلی بنشیند، منظور من در این‌گونه موارد که نیست. اخوی بزرگ‌تر بنده، آرتروز دارد، من به ایشان گفتم که آقا شما چرا روی زمین می‌نشینید؟! ـ در همین سفر یک ماه پیش بنده به مشهد ـ این برای شما خوب نیست. ما باهم مجلسی داشتیم و بنا بود که یکی دو ساعتی طول بکشد، من گفتم که صندلی بیاورید بگذارید که ایشان روی صندلی بنشینند. ایشان نمی‌خواستند روی صندلی بنشینند، گفتم: شما روی صندلی بنشینید، ولی بنده که فعلاً آرتروز ندارم حالا تا بعد، ما فعلاً روی زمین می‌نشینیم. مسئلهٔ ضرورت فرق می‌کند.

به یکی می‌گفتند که: شما باید در منزلت صندلی بیاوری، چرا باید بیاوری؟ آن جهتش را بنده می‌دانم. این‌طور نیست که عرفان و سلوک یک حالت یک دندهٔ خشکِ بی‌ترمز باشد که هیچ چیزی را از مصالح و مفاسد تشخیص ندهد و بعد بزند و برود و بدون هیچ‌گونه تأمل مسائل را بیان کند، نه! خیلی عالی، خیلی دقیق، خیلی لطیف و خیلی درست، هر چیزی باید در جای خودش قرار بگیرد. و من راجع به این قضیه حکایاتی دارم و مطالبی را می‌خواستم تذکر بدهم که البته الآن دیگر وقت گذشته است. این‌طور نیست که انسان تصور کند که سلوک یک جنبهٔ خشک مقرراتی و بدون هیچ‌گونه جهت و مسئله و جاذبه‌ای است، نه! هر چیزی را در جای خودش رعایت کردن، آن صحیح است و آن درست است، منتها باید تشخیص، درست باشد.

این دو طریق مخالف در سلوک مرد و سلوک زن، دو طریق مخالف است ولی نتیجهٔ آن یکی است. مثل اینکه فرض کنید که دو نفر، هر دو گرسنه هستند و باید به این هر دو نفر غذا رساند، اما یکی فلان غذا برایش خوب است و یکی دیگر فلان غذا برایش خوب است، شما یک ظرف غذا جلوی این یکی می‌گذاری و یک ظرف غذا هم جلوی دیگری می‌گذاری، اگر بخواهید باهم عوض کنید هر دو دل درد می‌گیرند، اما این ظرف برای این شخص، این ظرف دیگر هم برای آن شخص، مقصود این است که انسان سیر بشود و توان بدنی را پیدا کند. حالا نگویید که چرا شما آن غذا را به من می‌دهید؟ خب اگر این غذا را بخوری دل‌درد می‌گیری. شما اگر این غذا را بخوری سیر می‌شوی و توان پیدا می‌کنی و احتیاج به چیز دیگری هم نداری و اشتها به چیز دیگری هم نداری، دیگری هم اگر آن غذا را بخورد همین است، در حالی‌که هر دو غذا مختلف است. سلوک هم یعنی همین، یعنی دو نحوه غذا به نفس رساندن، دو نحوه غذا به جان و به سرّ رساندن که در مقصد و در غایت و در هدف، این دو نحوه با همدیگر تلاقی می‌کنند، آن نحوه، مرد را می‌برد و به هدف می‌رساند و آن نحوهٔ دیگر هم زن را می‌برد و به هدف می‌رساند، مقصود هم رسیدن به غایت و هدف است، اینکه انسان به آن مطلوب برسد، در این‌صورت چه‌کار دارد که راهش چیست؟ به شما می‌گویند که از این‌طرف برو به طهران

برده‌ها غذا می‌خورم و چون آنها می‌نشینم".» (محقق)

می‌رسی، به دیگری هم می‌گویند که از آن‌طرف برو به طهران می‌رسی، هر دو به طهران می‌رسند، هر دو به یک جا می‌رسند.

رسیدن به مبانی و مطالب اولیای الهی هدف از تشکیل این جلسات

چند مطلبی بود که گفتم خدمت مخدرات عرض بکنم، گرچه خب خود همین‌ها هم نیاز به توضیح زیادی دارد، ولی من به‌عنوان مختصر عرض می‌کنم: در این جلساتی که هست، مقصود فقط آمدن و رفتن و دور هم نشستن نیست، البته خوب است که آن افرادی که باهم رفیق هستند و اشتراک در مسیر دارند، هر از چندگاهی همدیگر را ببینند، این خودش به‌عنوان یک اصل، مطلوب است اما آنچه بیشتر در اینجا مورد نظر است، این است که مطالب و سؤال‌هایی که ممکن برای بعضی از افراد در ارتباط با مکتب عرفان و به‌خصوص طریقهٔ مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ وجود داشته باشد، این مطالب مطرح بشود، سؤالاتی اگر هست، اینها پاسخ داده بشود و تا آنجا که می‌توانیم با عقل ناقص و با بضاعت مزجاة خود در خدمت دوستان باشیم، منظور از شرکت در این مجالس این مسئله است، طبعاً منظور ما از این مسئله، آمدن و رفتن و حالا یک گعده داشتن و دور هم بودن، نیست.

من دیشب که از مشهد مراجعت کردم، خدا شاهد است که برای امروز در مشهد کار بسیار ضروری داشتم و هرچه اصرار کردند که امروز را شما بمان و این بلیط را برای امشب به تأخیر بینداز، من چون گفته بودم که این مجلس باید انجام بشود، قبول نکردم و مراجعت کردم، فقط به‌خاطر اینکه خب می‌بینم الحمدلله افرادی هستند که اینها مستعدند و باید آن‌مقداری که در توان است و آن‌مقداری که شرایط مهیا است، خب انسان دریغ نکند. و همین‌طور مجالس روزهای اعیاد و وفیات، اینها هم مجالسی است که صرفاً به‌عنوان یک روضه و مولودی نیست، اینها مجالسی است که خب افرادی که شرکت می‌کنند، اینها باید بدانند که طبعاً آن کسی که صبح از خواب بلند می‌شود و بین‌الطلوعین به این مجلس می‌آید، طبعاً هدفی دارد والاّ خب می‌خوابد و به مجلس نمی‌آید.

توصیه‌های مرحوم علامه طهرانی برای نحوهٔ برگزاری مجالس اعیاد و وفیات

مجالس مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در مشهد، بین‌الطلوعین بود، اما بقیه نه، یک ساعت بعد از طلوع آفتاب، دو ساعت بعد از طلوع آفتاب، عصر، شب و... مجلس داشتند، یکی از همین آقایانِ مشهد که الآن هم حیات دارد، گفته بود:

> تنها مجلسی که برای خدا در مشهد هست، مجلس آقا سید محمدحسین است، به‌خاطر اینکه در بین‌الطلوعین است، آن موقع که همهٔ ما می‌خوابیم، ایشان در آن موقع مجلسش را می‌گذارد!

این معلوم است که به‌خاطر دنیا و دکان و دستگاه و... نیست، اینکه تابلو بزنند، اعلامیه چاپ کنند که پنج روز فاطمیه در حسینیهٔ فلان منعقد است، شرکت کنید، فلان کنید، نه! یک بار هم مرحوم آقا در زمان حیاتشان یک‌همچنین تابلوهایی نزدند، یک‌همچنین کاغذهایی این‌طرف و آن‌طرف پخش نکردند، چرا؟ چون ایشان که اهل این حرف‌ها نبود، مجلس در بین‌الطلوعین است، بین‌الطلوعین هم که همه باید بیدار باشند، بسیارخوب بفرمایید صبحانه و بعد هم روضه و ذکر اهل‌بیت علیهم‌السلام و بعد هم هر کسی به کارش برسد، طبعاً اگر مجلس بخواهد طول بکشد این مسئله مورد خدشه قرار می‌گیرد، طبعاً در محذوراتی واقع می‌شود، لذا خیلی از افراد گفتند که: «آقا مجلس‌تان را یک ساعت به تأخیر بیندازید.» ایشان فرمودند: «همین است، هر کسی می‌خواهد، بیاید و هر کسی هم نمی‌خواهد، نیاید.» خیلی از افراد آمدند و به ایشان گفتند که: «آقا در بالا یک طبقه بسازید.» حتی خود بنده هم به ایشان گفتم که: در بالا یک طبقهٔ دیگر بسازیم چون جمعیت در کوچه می‌نشینند، خیلی از روزها، روزهای اعیاد مهم مثل سیزده رجب، بیست و هفت رجب، نیمهٔ شعبان، عید غدیر و یا روز عاشورا افراد تا وسطهای کوچه هم می‌نشستند و گاهی اوقات اصلاً صدا هم نمی‌رسید، می‌گفتیم که: یک طبقه در بالا بسازید که این مردم

که می‌آیند، بیایند در هر دو طبقه بنشینند. ایشان می‌فرمودند: «همین است، یک آجر هم این‌طرف و آن‌طرف نمی‌شود، جا بود، بود، نبود، نبود، هر کسی که می‌خواهد زودتر بیاید.»

این معلوم است که برای خدا است، این معلوم است که خلوص نیت دارد. بیا و برو و حسینیه درست کن و کارت چاپ کن و اینکه به هر کسی که می‌رسیدند یک کارت بدهند که آقا تشریف بیاورید در حسینیهٔ ما، روزهای جمعه دعای ندبه داریم و شب‌های جمعه دعای کمیل داریم و روزهای فلان، فلان داریم، اعلامیه به در و دیوار بزنند و... ، این بازی‌ها در کار آقا نبوده! اینها بازی است! این مسائل در نظر مرحوم آقا نبوده است.

علیٰکلّحال مرحوم آقا در مشهد این‌طور مطالب را بیان می‌کردند و ما در آن زمان که در مشهد بودیم طبق همین مطلب ایشان، عمل می‌کردیم و هنوز هم که مجالس ادامه دارد، آن نظم و آن رعایت کافی را آنها انجام می‌دهند.

یکی از چیزهایی که مرحوم آقا نسبت به آن خیلی تأکید داشتند این بود که هر شخصی که به مجلس می‌آید، بچه‌اش را پیش خودش نگه دارد، خب از یک‌طرف بچه را که نمی‌شود نیاورد، باید بچه به این مجالس بیاید و از روحانیت مجلس استفاده بکند و او هم نصیب خودش را ببرد، این مجالس فقط اختصاص به مردها و خانم‌ها ندارد، بالأخره بچه‌ها هم باید بیایند و آنها هم طبق نصیب خودشان از این مجالس بهره ببرند. ایشان می‌فرمودند: «هرکسی باید بچه‌اش پیش خودش باشد والاّ هرج‌ومرج به‌وجود می‌آید.»

در یکی از این شبهایی که رفقا در اینجا به مجلس آمده بودند، بنده خودم مشاهده کردم که رفقا در حال دعا بودند و این بچه‌ها همین‌طور می‌آمدند و می‌رفتند و حواس همه را پرت می‌کردند! خب نباید این‌طور باشد. البته در بعضی از مجالس، ایشان تأکید می‌کردند که: بچه به‌هیچ‌وجه نباید بیاید که خب آن مجالس ذکر بود و مجالس خاصی بود که اصلاً در آنجا از نظر روحی برای خود بچه هم ضرر دارد که بیاید چون حالْ در آن جلسه قوی است و بچه نمی‌تواند تحمل بکند، لذا از این نقطه‌نظر نباید بچه در آنجا آورده شود، این جهت اول. جهت دوم اینکه اگر بچه به آنجا بیاید حواس بقیه پرت می‌شود، به‌جای اینکه جلسه، جلسهٔ سکوت باشد، بچه شروع می‌کند به گریه کردن، خب این دیگر چه جلسه‌ای شد؟! اصلاً به‌طورکلی مجلس به‌هم می‌خورد، و نمی‌بایستی که اطفال در آنجا آورده شوند، اما در مجالس روضه و مجالس عید، باید اطفال آورده شوند، منتها هر کسی باید بچه‌اش را کنار خودش نگه دارد، این یکی از مطالبی بود که مرحوم آقا تذکر می‌دادند.

مطلب دومی که ایشان تذکر می‌دادند این بود که: «افرادی که در اینجا صحبت می‌کنند، اینها همین‌طور روزنامه که نمی‌خوانند و بعد بیایند بروند بالای منبر و وقتی را بگذرانند، نه، اینها حساب شده و با تأمل است، اینکه چه شخصی و در چه روزی صحبت بکند. دوستانی که صحبت می‌کنند و می‌کردند، اینها پیش بنده می‌آمدند و می‌پرسیدند که: «آقا راجع به چه قضیه‌ای صحبت کنیم؟ چه مطالبی را مطرح کنیم؟ از چه کتاب‌هایی استفاده کنیم؟ الحمدلله خودشان هم اهل فن و اهل خبره بودند، و من‌هم هرچه به نظر قاصر می‌رسید به آنها عرض می‌کردم. خلاصه اینها افرادی هستند که می‌روند مطالعه می‌کنند، بیکار نیستند که بیایند اینجا صحبت بکنند، خودشان زندگی دارند، مطالعه دارند، درس دارند، و خود بنده هم با چهل وچند سال سن، وقتی که می‌نشینم از منبرشان استفاده می‌کنم، این را بدون شکسته‌نفسی وتواضع می‌گویم، خیال نکنید که دارم از روی‌تواضع می‌گویم، نه‌خیر! خدا را شاهد می‌گیرم که وقتی که رفقا صحبت می‌کنند ـ البته حالا آنها از روی حُسن نظرشان با ما برخورد می‌کنند چون بالأخره ما با آنها بحثی داریم و چه داریم ـ ولی بنده از منبر این رفقا استفاده می‌کنم و بارها هم شده که راجع به بعضی از مسائل، از اینها توضیحاتی می‌خواهم و می‌بینم که این مطالب، مطالبی است که هر جایی پیدا نمی‌شود، و این را شما باید بدانید، اگر می‌خواهید خودتان بروید و مجالس دیگر را هم ببینید، بروید مسائل دیگر را هم مشاهده کنید و ببینید که آیا مطالبی که در اینجا گفته می‌شود در جای

دیگری هم هست یا نه؟!

در همین سفر اخیری که بنده به اهواز داشتم، یک روز جلسهٔ خانم‌ها بود و قرار بود که مجلس، مجلس سؤال و جواب باشد، یکی از این مخدرات که ظاهراً نمی‌دانم که با شوهرش اختلاف داشته یا چه داشته، خلاصه خواست که دق‌دلی‌اش را سر مایِ بیچاره خالی بکند! یک طوماری نوشته بود از اشکالات خودش با شوهرش، و آنها را هم به حساب ما گذاشته بود! خب ماهم که قرار گذاشته بودیم که جلسه، جلسهٔ سؤال و جواب باشد، لذا ما این نامه و طومار را انتخاب کردیم و آن را به‌عنوان اولین نامه‌ای که می‌خواهیم به آن پاسخ بدهیم، قرار دادیم، اول گفتم که: ما از این مخدره خیلی تشکر می‌کنیم و از ایشان ممنون هستیم و بعد هم شروع کردیم یک‌به‌یک و خطبه‌خط، دقیقاً مطالب آن را پاسخ دادن.

یکی از سؤالات و اشکالات این مخدره این بود که: «چرا هروقت که شما به اینجا می‌آیید شوهرهای ما ساعت ۱۲ به خانه می‌آیند و زندگی ما به‌هم می‌خورد و چه می‌خورد؟!»

من گفتم که: والله بنده این دفعهٔ دومم است که به اهواز آمدم، دفعهٔ اول دو سال پیش بود و این‌هم دفعهٔ دوم است و امشب هم شب دوم است! این اولاً.

ثانیاً: حالا اگر این شوهر شما فرض بکنید که به اینجا بیاید و پیش همین رفقا و دوستانی باشد که به اینجا می‌آیند و دو کلمه هم از خدا و... بشنود، آیا این بهتر است یا اینکه برود کنار کارون و با مشغولیات دیگری اوقاتش را بگذراند؟! بروید ببینید که چه خبر است! حالا شما نسبت به کدام‌یک راضی هستید؟!

ثالثاً: اینکه حالا اگر خانوادهٔ خودتان بیایند و تا ساعت سه نصف‌شب بنشینید اشکالی ندارد اما حالا که این بیچاره می‌خواهد بیاید پای صحبتی و دو ساعت بنشیند، دیگر زندگی به‌هم می‌خورد؟! خیال می‌کنم که این خلاف انصاف باشد.

یک سؤال دیگری که ایشان کرده بود این بود که: «شما چرا در مطالبتان مرتب می‌خواهید پدرتان را مطرح کنید؟! این‌همه افراد بزرگ هستند و چه هستند شما چرا از آنها حرفی نمی‌زنید؟!»

گفتم: این سؤال هم در کتاب‌ها جوابش روشن است، بنده درصدد معرفی پدرم نیستم، کتاب‌های خود ایشان دارد ایشان را معرفی می‌کند، بنده چه کسی هستم که بیایم پدرم را معرفی بکنم؟! ایشان کتاب نوشتند، دیگران هم نوشتند، و قضاوت هم برعهدهٔ خوانندگان است.

و همین‌طور سؤالات دیگر که خلاصه مسئله از همین قبیل بود و علیٰ‌کلّ‌حال ما خیلی با آرامش و متانت و توأم با مزاح و... مسئله را تمام کردیم.

توصیه‌هایی راجع به نحوهٔ شرکت در مجالس و کیفیت پوشش در مجالس و...

رفقا و دوستان می‌خواهند که آنچه از مبانی و مطالب مرحوم آقا هست، آنها در اینجا مطرح بشود و اگر بخواهد خلاف این باشد، مورد اعتراض بقیه قرار می‌گیرد، بنابراین دو نکته در اینجا لازم است:

یکی اینکه انسان باید کاملاً به مطالبی که منبری می‌گوید گوش بدهد و توجه بکند و صحبت نباید بکند و دقت بکند و مطلب و جلسه را به‌عنوان جلسه‌ای که خب حالا برویم و ببینیم که چه خبر است و... نگذراند، که نه افرادی که متصدی هستند، در این مسائل هستند، و نه افرادی که شرکت می‌کنند، به‌خاطر این جهت می‌آیند. این مطلب باید کاملاً رعایت بشود که وقتی که منبری پایین می‌آید و صحبتش تمام می‌شود، اگر انسان سؤال بکند که خب بالأخره منبری چه گفتند و چه مطالبی مطرح بود، خلاصه ما بتوانیم پاسخ‌گو باشیم و جواب بدهیم، و از مطالبی که در آنجا مطرح می‌شود، انسان کمال استفاده را ببرد.

همین‌طور راجع به مسائلی که مربوط به نظم جلسه است، این افرادی که در اینجا برای نظم مجلس تعیین می‌شوند، چه از آقایان و چه از خانم‌ها، ما از ایشان تقاضا کردیم، این‌طور نیست که قضیه فقط یک مسئلهٔ ریاستی باشد که این شخص باشد و آن شخص نباشد، نه! این بندگان‌خدا قبل از اذان

صبح برای این مسائل به اینجا می‌آیند. انسان باید اینها را ارج بگذارد و طبعاً به تذکراتی که داده می‌شود توجه بکند. این مخدرات از پیش خودشان این کار را نمی‌کنند و این تقاضای ما از آنها بوده است. این جلسه برای همه است، منتها انسان نگاه می‌کند و می‌بیند که خانمی هست که مشکلاتی دارد، بچه دارد، خب چطور با بچه فرض بکنید که بیاید در آن موقع این کار را انجام بدهد، آن کار را انجام بدهد، در را ببندد، در را باز کند، تنظیم کند، چه کند، اما یکی هست که آمادگی‌اش بیشتر است، فرض بکنید که از نظر روحی و... توانش بیشتر است لذا ما از او تقاضا کردیم که این امور را برعهده بگیرد. من حیث‌المجموع این‌طور نیست که حالا اینجا مدرسه‌ای باشد و ارگانی و سازمانی و یک چوب و فلکی که یکی را آنجا بگیرند و او را ببندند و...! نه‌خیر! جلسه مربوط به خود خانم‌ها است، جلسه مربوط به همه است و هر کسی در اینجا باید ناظم مجلس باشد و اصلاً نیازی به تذکر دادن نباشد، منتها از باب اینکه بالأخره فردی باید باشد که در مورد مطالبی که پیش می‌آید، اختلاف سلیقه‌ای که پیش می‌آید و مطالبی که ممکن است گاهی اوقات مطرح بشود و تغییر و تبدیلی بخواهد در آن پیدا بشود، می‌گویند که فرض بکنید که فلان شخص هرچه بگوید، دیگر آن مسئله تمام است. خب این مسئله از این نقطه‌نظر است و رعایت این مطلب هم طبعاً لازم است.

یک مطلب دیگری که هست و باید به این مطلب هم توجه کرد ـ البته توجه که هست منتها خب شاید مطلب به گوش بعضی از افراد نرسیده باشد ـ این است که زن نباید درمقابل مرد تظاهر داشته باشد، فرض کنید در جایی که مردها هستند زن نباید درمقابل مردها از منزل بیرون بیاید یا اینکه در جایی که چندتا مرد ایستادند زن برود در کنار آنها و مثلاً شوهرش را صدا بکند یا اینکه بلند صحبت بکند، هرچه زن بیشتر خودش را در عفاف و خِمار[1] قرار بدهد که چشم مرد به او نیفتد، این برای نفس و حال او بهتر است. مثلاً فرض بکنید که اگر مجلس تمام می‌شود و مردها حالا در کنار ایستادند، خوب است که خانم‌ها نایستند و بروند و زود سوار وسایل بشوند یا اینکه از آن محدودهٔ مردها دور بشوند، البته نه فقط در اینجا، در همهٔ جاها این قضیه را مراعات کنند؛ اگر در منزلشان جلسه است، صبر کنند که مردها بروند و بعد بیایند که در مرأیٰ و منظر نباشند، این چهرهٔ مناسبی ندارد، صحبت کردن با مرد در حالی‌که سایر مردهای دیگر بشنوند، این صحیح نیست، باید مسائل به‌نحوی ترتیب داده بشود که هرچه بیشتر این تحفظ و محفوظیت، حفظ بشود، نه‌اینکه دامنهٔ این قضیه، مرتب بیشتر گسترش پیدا بکند و دیگر مسئلهٔ اختلاط در رفت و آمد مرد و زن و چه‌بسا صحبت کردن و این حالت بی‌پروائی در ارتباط به‌وجود بیاید که این حالت هیچ به صلاح نیست، و این قضیه باید به‌طورکلی منتفی بشود.

مطلب دیگری که تذکرش بسیار لازم است و متأسفانه من در سال‌های قبل و همین‌طور به‌طورکلی مطالبی را می‌شنیدم و می‌خواستم که این مطلب را خدمت دوستان عرض بکنم، راجع به کیفیت لباس پوشیدن خانم‌ها در مجالس عروسی است؛ ببینید! از نقطه‌نظر شرعی این مسئله هست که زن می‌تواند عریان (یعنی با حداقل لباس) درمقابل زن دیگر باشد، این از نظر شرعی هیچ اشکالی ندارد، فرض کنید که مانند اینکه به حمام عمومی برود، البته اگر همین قضیه هم محرک باشد، در آنجا اشکال دارد، حتی در مورد مرد هم همین‌طور است و فرقی نمی‌کند، منتها در مجالسی که به اسم مرحوم آقا است و می‌گویند که اینها شاگردان مرحوم آقا هستند، من شنیدم که افراد غریبه نسبت به این مجالس اعتراض دارند، و باید به این نکته کاملاً دقت کرد که در مجالس سابق، آن افرادی که شاگردان مرحوم آقا بودند، لباس‌هایشان همه لباس‌های متین و سنگین و لباس‌های پوشیده بوده، منتها خب مجلس، مجلس عزا نیست، مجلس، مجلس فرح و شادی و سرور است، خواندن اشعاری که خب این اشعار موجب فرح و سرور

---

[1] . ویکی فقه: خِمار به کسر خاء نوعی پوشش سر برای خانم‌ها می باشد. عنوان یاد شده به صورت جمع (خُمُر) در قرآن کریم و به تبع در کلمات فقها در باب طهارت و صلات آمده است.
خِمار به معنی روسری، مقنعه است.

است البته بدون جنبهٔ تحریک، این اشکال ندارد، آن‌مقداری که ما از نقطه‌نظر شرع، مجاز هستیم، آن‌مقدار اشکال ندارد، ولی اگر آواز بخوانند که صدایشان را مرد بشنود، خب شرعاً حرام است، یا اینکه حرکات به‌نحوی انجام بشود که این حرکات، محرک باشد، خب این اشکال دارد، ولیکن اگر محرک نباشد، این اشکالی ندارد و ما نمی‌توانیم در آن مسائل سخت‌گیری داشته باشیم، در آن محدوده‌ای که شرع اجازه داده است تضییقی وجود ندارد.

یک وقت یکی از همین دوستان ما به‌نام آقای دکتر سجادی به مشهد آمده بودند، روز سوم شعبان تولد حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام بود، البته در سوم شعبان، خود عید توأم با نوعی حزن و بکاء هم است، دیگر طبق معمول، افرادی که در این روز مداحی می‌کنند، در ضمن مدح حضرت، یک چاشنی و ضمیمه‌ای از حزن و بکاء را هم طبعاً می‌آورند، خب مسائل سیدالشهدا اصلاً با بقیهٔ ائمه فرق می‌کند، دکتر سجادی بعد از جلسه عصبانی شد و گفت: «این چه مجلسی است؟! ما باید هم در روضه‌اش گریه بکنیم و هم در عیدش!» خلاصه داشت به مرحوم آقا می‌گفت که مگر ما همه‌اش باید گریه بکنیم؟! مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ خندیدند و به آن آقای مداح فرمودند که: «دفعه دیگر شما یک‌خرده بخندانید که ایشان هم نظرشان جلب بشود!»

خب در مجلس عروسی هم ما نمی‌گوییم که گریه کنید و سینه بزنید! در مجلس عروسی خنده و شوخی و این مطالب هست و طبعاً مناسبتش هم همین است، اما خب چه بهتر این است که ما از حدود خارج نشویم. لباس‌ها باید لباس‌های سنگینی باشد، لباس‌ها وزینی باشد تااینکه ما بتوانیم برای دیگران الگو باشیم، امیدواریم که خداوند از همهٔ ما قبول کند.

یکی از عمه‌های ما ـ خدا رحمتش کند ـ ایشان خیلی متدین و مقدس و نکته‌گیر و نکته‌سنج بود و ایشان اصلاً در مجالس عروسی شرکت نمی‌کرد به‌خاطر اینکه ایشان ناراحت بود که مثلاً چرا باید مجالس عروسی این‌طور باشد؟! چرا این مد باید باشد؟! چرا این نوع پوشش باید باشد؟! چرا این عمل خلاف شرع باید باشد؟! و در همان مجلس هم به آن افراد اعتراض می‌کرد. و طبعاً افراد از این‌گونه برخوردها خب راضی نبودند و خوشحال نبودند و نمی‌خواستند که ایشان در مجالس عروسی آنها شرکت کند و تمایلی به شرکت ایشان نداشتند. عروسی یکی از همشیره‌زاده‌های مرحوم آقا بود، یادم هست وقتی که شب مرحوم آقا از مسجد به منزل آمدند، والدهٔ ما آماده بود برای اینکه با ایشان به آن مجلس عروسی بروند، ما دعوت نداشتیم و در منزل بودیم، قرار بود که با وسیلهٔ یکی از رفقا مرحوم آقا والده را به همان مجلس عروسی ببرند، خلاصه والده آماده بودند و دیگر می‌خواستند که چادر سر کنند و بروند که دیدند مرحوم آقا به منزل آمدند و خیلی هم عصبانی هستند! منزل هم در پیچ شمران بود، ایشان رفتند تلفن را برداشتند و شمارهٔ دامادشان را که شوهر خواهرشان می‌شد گرفتند و گفتند که: «آقای کذا! آیا همشیره را برای این مجلس دعوت کردند یا دعوت نکردند؟!» ـ همین خانمی که در مجالس عروسی اعتراض می‌کردند ـ ایشان گفت که: «نه! دعوت نکردند.» مرحوم آقا گفتند: «بسیارخوب!» و گوشی را گذاشتند و رو کردند به والده و فرمودند که: «فلانی! ما امشب به این مجلس عروسی نمی‌رویم! برو چادر و لباس‌هایت را دربیاور! همشیره را دعوت نکردند و ماهم نخواهیم رفت!» والده هم رفتند و چادر و لباس‌هایشان را درآوردند.

خب خیلی بد شد دیگر، چون آقا به آن مجلس نرفتند! فامیل بودند دیگر، دایی در مجلس خواهرزاده شرکت نکرده بود و تعمداً هم شرکت نکرده بود و خلاصه خیلی حرف‌ونقل شد! و یادم هست که فردا مادر عروس که عمهٔ ماهم می‌شد با یک عدهٔ دیگر به منزل مرحوم آقا آمده بودند و اعتراض می‌کردند که چرا شما نیامدید؟! من آن طرف حیاط بودم و صدای داد آقا را شنیدم که می‌گفتند: «خجالت بکشید، غلط می‌کنید که این کارها را می‌کنید! شما به‌خاطر اینکه هر خلافی را در مجلستان بکنید خواهرتان را دعوت نمی‌کنید! ـ عبارت ایشان برکةالسباع بود، برکة السباع می‌دانید یعنی چه؟ یعنی باغ وحش! ـ خب به‌جای اینکه آنجا باغ‌وحش درست بکنید می‌رفتید لباس‌ها را درست می‌کردید! چرا فلان خواهر

که همچنین زن مؤمنه و متدینه است نباید دعوت بشود؟! خلاصه داد و بیدادشان با آنها بلند شده بود! و خودشان هم همین‌طور بودند و مجالس خودشان هم از یک سنگینی خاصی برخوردار بود و توصیهٔ ایشان هم این بود. إن‌شاءالله که این مطلب را هم دوستان و رفقا انجام بدهند. ما باید بدانیم که مجالس و رفت و آمدهایی که داریم، اینها فقط صرفاً یک جنبهٔ ظاهری ندارد بلکه یک بار فرهنگی هم بر این مجالس مترتب است.

امیدواریم که خداوند به ما توفیق بدهد که بتوانیم بهتر و بیشتر نسبت به دستورات و مطالب مرحوم آقا مطیع باشیم تااینکه بتوانیم استفادهٔ بیشتری ببریم.

اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد